

## طالبان ابزار تشدید غارت امپریالیستی در افغانستان

### اشرف دهقانی

برکسی پوشیده نیست (یا بر اساس فاکت های عینی غیر قابل انکار نباید پوشیده باشد) که مسئول اصلی فجایع وحشتناکی که مردم افغانستان امروز با آن مواجه اند، امپریالیسم آمریکا می باشد. امپریالیسم آمریکا با در پیش گرفتن سیاست جدید در مقابل رقبای امپریالیست خود از جمله تمرکز نیرو در مرزهای چین و اقیانوسیه، در یک برنامه از پیش تعیین و تدارک دیده شده قدرت دولتی و ارتش خود ساخته اش در افغانستان را از دست حکومت دست نشانده پیشین خود خارج کرده و در اختیار مزدوران دیگرش، طالبان بنیادگرای اسلامی قرار داد.

در توجیه واقعیت فوق، دستگاه های تبلیغاتی ارتجاع بر حسب وظیفه جهت گمراه کردن افکار عمومی به کار معمول خود یعنی اشاعه ایده ها و نظرات غیر واقعی و مغرضانه مشغولند، که متأسفانه اغلب، منبع تغذیه بسیاری از نیروهای سیاسی به مثابه دوستان نادان خلق یا به زبان دیگر اپورتونیست را هم تشکیل می دهد.

یکی از تبلیغاتی که البته از دیر باز علیه مردم افغان عنوان می شود این است که گویا علت سیطره نیروهای مترجع اسلامی در این کشور ناشی از بی سوادگی و عقب ماندگی این مردم و فرهنگ و مذهب آنها می باشد. اشاعه دهنده اصلی این تبلیغات دستگاه های امپریالیستی و ارتجاعی می باشند که افراد ناآگاه آن را با زبان و ادبیات خود به شکلی تکرار می کنند. در این میان افراد یا سازمان های سیاسی ای هم هستند که با ادعای اعتقاد به مارکسیسم-لنینیسم عوام فریبی دستگاه های تبلیغاتی امپریالیستی را به زبان ظاهراً مارکسیستی به مثابه عامل درونی سیطره کنونی طالبان بر کشور افغانستان عنوان می کنند. این به اصطلاح مارکسیست ها بی آن که خود واقعیت و نقش معین امپریالیسم آمریکا در این امر را مبنای تحلیل خود قرار دهند با درک مکانیکی خود از یک آموزش مارکسیستی که در تغییر یک پدیده عامل داخلی تعیین کننده می باشد، با عامل خارجی تلقی کردن امپریالیسم آمریکا در افغانستان، مثلاً سطح توسعه و رشد اقتصادی-سیاسی و فرهنگی جامعه افغانستان را عامل درونی در روی کار آمدن طالبان در آن کشور ذکر می کنند.

در پاسخ به ادعای فوق باید گفت که اولاً رجوع به تاریخ مردم افغان نشان می دهد که عدم توسعه و رشد اقتصادی و نتایج سیاسی و فرهنگی ناشی از آن در افغانستان کنونی نتیجه مستقیم سیطره غارتگرانه امپریالیسم بر این کشور بوده است. ثانیاً واقعیت های کنونی و آنچه امروز بر خلقهای افغانستان و ایران و کشورهای نظیر آن می گذرد آشکارا بیانگر آن هستند که امپریالیسم از طریق صدور سرمایه و گرفتن شریان های اقتصادی این کشورها به دست خود دیگر "نه یک عامل خارجی که به هر حال نقشی دارد" بلکه خود به عنوان یک عامل داخلی عمل می کند. به کار افتادن سرمایه های امپریالیستی در جوامع تحت سلطه امپریالیستها و این امر که این دولت های امپریالیستی هستند که با مستولی کردن دار و دسته های ارتجاعی به مثابه حکومت های دست نشانده، برای مردم این جوامع سرنوشت تعیین می کنند معنایی جز آن ندارد که امپریالیستها به عنوان یک عامل درونی نقش تعیین کننده در تحولات جامعه تحت سلطه خود دارند. مثلاً آیا تمام اسناد و مدارک غیر قابل انکار منتشر شده ثابت نمی کنند که این نمایندگان امپریالیسم آمریکا، فرانسه، آلمان و انگلیس در کنفرانس گوادلوپ بودند که خمینی و دار و دسته اش را در ایران به قدرت رساندند؟ پس آیا اینها که چنین نقش تعیین کننده در سرنوشت مردم ما ایفاء کردند را باید عامل خارجی دانست که تأثیرش در تغییر و تحول پدیده ها فرعی است؟

واقعیت این است که با وارد شدن سرمایه داری به مرحله امپریالیسم و عمده شدن صدور سرمایه، کشورهای جهان بین امپریالیستها تقسیم و باز تقسیم شد و روندی طی شد که امروز قریب به اتفاق

جوامع تحت سلطه امپریالیستها به جوامع نومستعمره تبدیل شده اند. جامعه نومستعمره جامعه ای است که در ظاهر دارای حکومت بومی مستقل خود می باشد (برعکس جامعه مستعمره که خود استعمارگران آشکارا بر آن حکم می راندند) ولی در واقع تحت سلطه امپریالیسم قرار دارد و همه شریانهای اقتصادی جامعه در جهت منافع امپریالیست یا امپریالیستهای مسلط بر آن جامعه سازماندهی می شود. بنابراین نومستعمره در ماهیت و محتوا فرقی با مستعمره ندارد و این دو تنها در شکل با هم متفاوت هستند. به عنوان مثال ایران از زمان رضا شاه به جامعه نومستعمره تبدیل شده است. در دوره رضا شاه امپریالیسم انگلیس از طریق حکومتی که در رأسش رضا شاه قرار گرفته بود بر تمام امور اقتصادی، نظامی و سیاسی کشور سیطره داشت و امورات جامعه ایران را برای تأمین منافع خود جهت می داد. به واقع در دوره رضا شاه، این امپریالیسم انگلیس بود که با ابزار حکومت دست نشانده خود بر مردم ایران حکومت می کرد. امروز نیز با در نظر گرفتن تغییراتی که در وضعیت خود امپریالیستها در سطح جهان و در ایران به وجود آمده، جامعه ما همچنان جامعه ای نو مستعمره باقی مانده است. رفیق مسعود احمدزاده با توجه به مطالعات تاریخی گسترده و تحلیل جامعه ایران با دید واقعا مارکسیستی، در کتاب خود به صورت کاملاً فشرده به تاریخ وابستگی جامعه ایران به امپریالیسم و نومستعمره شدن ایران اشاره کرده و نشان داده است که امپریالیستها در کشورهای نومستعمره ی تحت سلطه خود مشخصاً عامل داخلی می باشند. بر این اساس او این رهنمود ارزشمند را در اختیار کمونیست های راستین قرار داده است که: "مسئله سلطه امپریالیسم را باید به طور ارگانیک و به مثابه زمینه هر گونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت، نه چون یک عامل خارجی که به هر حال نقشی دارد". صحت این حکم در تجربه های متعدد ثابت گشته و در همان حال نشان داده شده است که سرپیچی از آموزش نهفته در این حکم و نگرش به امپریالیسم به مثابه یک نیروی خارجی در کشورهای تحت سلطه که "به هر حال نقشی دارد"، هر تحلیلی را به یک چیز "پوچ و مهمل" بدل می سازد.

در رابطه با قدرت گیری طالبان بنیادگرای اسلامی در افغانستان به مثابه کشوری که در اساس تحت سلطه امپریالیسم آمریکا قرار دارد (البته این نافی حضور امپریالیستهای دیگر در افغانستان نیست) نیز دقیقاً تنها موقعی می توان به درک درست دست یافت و به حقایق پی برد که سلطه امپریالیسم را "به طور ارگانیک و به مثابه زمینه هر گونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت". آنهایی که از بی سوادی و عقب ماندگی مردم افغان حرف زده و آن را عامل وضع دردناک کنونی افغانستان جا می زنند، و یا با عبارات توسعه و رشد اقتصادی و اجتماعی عقب افتاده، قرار گرفتن قدرت سیاسی در افغانستان به دست طالبان را توضیح می دهند، قادر نیستند جز تحلیلی "پوچ و مهمل" در این مورد ارائه دهند. اتفاقاً برعکس تبلیغاتی که نقطه ثقل تحلیل خود در رابطه با وضعیت کنونی افغانستان را عقب افتادگی و ناآگاهی مردم افغان قرار می دهند، بسیاری از توده ها و روشنفکران افغان در طی حدود نیم قرن که کشورشان مدام دستخوش رویدادهای دردناک مختلف بوده است، به درجه بالائی از رشد سیاسی و آگاهی والای انقلابی دست یافته اند. اگر از خود بپرسیم که آگاهی از کجا ناشی می شود می توانیم دریابیم که سرچشمه و منبع اصلی ای که آگاهی برای توده ها و پیشروان روشنفکرش به ارمغان می آورد خود روندها و واقعیات عینی زندگی می باشند. مردم افغانستان نیز با همه رنج ها و دردهائی که از سیطره امپریالیستها بر کشورشان متحمل شده اند، با وقایعی مواجه بوده اند که زمینه ساز ارتقای آگاهی سیاسی و انقلابی آنها بوده است؛ از اشغالگری امپریالیستی گرفته تا یورش های متعدد و تعویض حکومت های مرتجع با یکدیگر؛ و بر این زمینه البته شکی نیست که رشد تکنیک در سطح جهان و امکان ارتباطات وسیع نیز به ارتقای آگاهی این توده ها کمک نموده است.

ما در گذشته نه چندان دور شاهد بودیم که مثلاً دانش آموزان دختر افغان برای گرامی داشت روز زن، از رفیق دلاور مرضیه احمدی اسکونی یاد می کردند و شعر "افتخار" یا "من یک زنم" که به اسم این رفیق در جنبش پخش شده بود را با حرارت و احساس واقعی یک زن تحت ستم می خواندند؛ و یا به گونه ای دیگر تأثیر از مبارزات چریکهای فدائی خلق را در حرکت های مبارزاتی خود آشکار می ساختند. امروز نیز ما

در نزد برخی از روشنفکران افغان در رابطه با اوضاع و روندهای جامعه خود و خاورمیانه با تحلیل‌ها و بیان واقعیت‌هایی مواجه می‌شویم که حد چشمگیری از واقع بینی و تحلیل مسائل با دیدی ماتریالیستی در آنها عیان می‌باشد، امری که بسیاری از سازمانها و روشنفکران ایرانی مدعی اعتقاد به مارکسیسم و ماتریالیسم فاقد آن هستند. مثلاً یک متفکر افغان به خوبی بر این امر آگاه است که ایادی امپریالیسم چگونه در زندان‌های خود به کار توابع سازی پرداخته و با قرار دادن افراد در یک موقعیت خاص از طریق توهین و تحقیر و شکنجه‌های جسمی و بعد با تعلیمات ایدئولوژیکی اسلامی، موجودات وحشی و خونخوار داعش یا طالبان تربیت کرده و آنها را در جهت پیشبرد سیاست‌های ضدخلقی خویش به کار می‌گیرند. کما این که به گفته ای ۹۰ درصد تمام بنیان‌گذاران و سازماندهندگان داعش و افراد استراتژیک و میدانی آنها همه قبلاً در بند آمریکائی‌ها زندانی بودند. اتفاقاً تعویض ۵ تن از زندانیان زندان مخوف تحت سیطره امپریالیسم آمریکا در گوانتاناما با یک سرباز آمریکائی که در سالهای اخیر در رسانه‌ها اعلام شد نیز می‌تواند هر انسان، حتی با هوشی متوسط را به کنه موضوع توابع سازی در زندان‌های تحت سیطره آمریکا و به کارگیری توابع‌ها جهت اجرای سیاست‌های امپریالیست‌ها رهنمون سازد. در جریان این معاوضه، دولت آمریکا ۵ تن از زندانیان طالبان در گوانتاناما را تحویل دولت قطر داد. نکته قابل توجه این است که همین ۵ تن در دفتر طالبان در قطر شروع به کار کردند و این همان دفتری بود که مذاکرات دولت آمریکا با طالبان از آن طریق در سالهای اخیر پیش می‌رفت که منجر به تحویل قدرت توسط آمریکا به طالبان در افغانستان شد. به راستی که امپریالیسم به مثابه "مرحله انحصاری سرمایه داری" برای بقای خود به چه اعمال ننگین و جنایت کارانه ای دست می‌یازد! لنین حق داشت که نوشت: "خصوصیات سیاسی امپریالیسم عبارت است از بسط ارتجاع در تمام جهات و تشدید ستمگری ملی ناشی از ستمگری الیگارشی مالی" (امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری).

در رابطه با درجه رشد سیاسی و آگاهی انقلابی در میان مردم افغانستان، آنجا که برخی از نیروهای سیاسی ایرانی به تکرار ادعای رسانه‌های امپریالیستی پرداخته و دلیل خروج آمریکا از افغانستان را "هزینه‌های روز افزون مالی" و یا "افزایش تلفات" آمریکا در آن کشور عنوان می‌کنند، یک روشنفکر آگاه افغان گوئی که به این دسته از نیروها پاسخ می‌دهد با دیدی کاملاً ماتریالیستی مطرح می‌کند: "هیچکس میلیاردها دلار برای گروه‌های تروریستی خرج نمی‌کند که سودی برایش نداشته باشد. در منطق سرمایه داری، جامعه کاپیتالیستی جائی نمی‌رود که ۵۰۰ میلیون، چند ده میلیارد خرج کند که برایش سودی نداشته باشد. چنین چیزی محال است... اقتصاد جنگ، اقتصادی است برای مهار بحران سرمایه داری" از متن سخنان جواد سلطانی، استاد دانشگاه در کابل در این لینک

<https://youtu.be/1d-deIjVkiK>

می‌دانیم که تبلیغات مغرضانه اینطور جلوه می‌دهند که گویا دولت آمریکا (به نمایندگی از انحصارات آمریکائی) پولی را از جیب در افغانستان هزینه کرده و به هدر داده است و حالا که متوجه این موضوع گشته دست از افغانستان کشیده است. اما کسانی که به تکرار چنین تبلیغاتی می‌پردازند حتی به این سخن جان بولتون (رئیس شورای امنیت ملی آمریکا در دوران ترامپ که البته پس از مدتی دولت ترامپ را ترک نمود) هم توجه ندارند که گفت آمریکا برای "رضای خدا" در افغانستان نبود. آیا واقعاً آمریکا زمانی که گروه‌های جهادی (مجاهدین) افغان درست کرد و بعد خود مستقیماً آن کشور را اشغال نمود و امروز که طالبان را بر سر کار آورده است، برای "رضای خدا" به این اعمال دست زده یا تأمین منافع طبقاتی معین محرک او در این اعمال است که پیگرانه چنین سیاست‌هایی را دنبال می‌کند!؟

این درست است که آمریکا برای به آتش کشیدن خاورمیانه و از جمله کشور افغانستان عمدتاً با تکیه بر بنیادگرایی اسلامی میلیاردها دلار هزینه کرده است. اما این هزینه‌ها از جیب نرفته است بلکه تماماً صرف سرمایه گذاری‌هایی گشته که حاصلش سود فراوان برای انحصارات امپریالیستی بوده است. یک قلم از این سرمایه گذاری برای به کار اندازی کارخانه‌های اسلحه سازی و دیگر ملزومات جنگی در خود آمریکا می‌باشد. رونق این "تولید" علاوه بر ایجاد شغل برای اتباع آمریکا، با ویران سازی زیر ساخت‌های

کشورهای مورد هجوم باعث سرمایه گذاری برای بازسازی خرابی های به بار آمده گشته و در این راه سود کلانی از استثمار نیروی کار ارزان در اختیار انحصارات امپریالیستی قرار گرفته است و آنها با چنین اقداماتی کوشیده اند بحران اقتصادی شان را تا حدی مهار کنند. اساساً در شرایطی که اقتصاد آمریکا دچار بحران شدیدی است، جنگ برای امپریالیست های آمریکائی نعمت و برکت است. در سال ۲۰۰۱ درست برای مقابله با بحران نظام سرمایه داری امپریالیستی آمریکا و مهار این بحران بود که امپریالیست های آمریکا تحت ریاست جمهوری بوش پسر سیاست "جنگ بی پایان" را در خاورمیانه در پیش گرفتند و حمله به برج های دوقلو در آن کشور را بهانه اجرای آن سیاست قرار دادند. واقعیت این است که نقشی که صنعت جنگ به عنوان یک عصا در سر پا نگاه داشتن کل اقتصاد بحران زده نظام سرمایه داری جهانی و در راس آنها آمریکا ایفاء کرده با هیچ پرده ای قابل پوشش نیست.

در رابطه با روی کار آمدن مجدد طالبان بنیادگرای اسلامی در افغانستان هم باید توجه داشت که اصولاً بنیاد گرایی اسلامی در خدمت تقویت سلطه امپریالیسم در خاورمیانه و سرکوب و به حاشیه راندن جنبش های انقلابی قرار دارد. کاملاً قابل فهم است که وقتی امپریالیسم آمریکا و شرکاء در ایران و افغانستان و کشورهای مشابه به مزدورانی چون خمینی و یا دار و دسته های اسلامی دیگر نظیر طالبان و داعش قدرت می دهند و آنها را بر جان و مال مردم جوامع تحت سلطه خود مستولی می کنند، این کار را پیشاپیش بر اساس مطالعه تاریخ و سنن و فرهنگ حاکم بر آن جوامع برنامه ریزی می کنند. به همین خاطر بنیاد گرایی اسلامی را برای کشورهای خاورمیانه و برخی کشورهای دیگر که اسلام دین رسمی آنها به شمار می رود طرح و به اجرا در می آورند. مسلماً آنها در کشورهای دیگر به طرق دیگر عمل می کنند.

یکی دیگر از تبلیغات رایج که از طرف برخی از نیروهای سیاسی هم مطرح شده این است که گویا آمریکا از پس "جنگجویان" طالبان که "جنگ پارتیزانی" می کردند و "شیوه های جنگی" گویا بسیار ماهرانه ای داشتند، بر نمی آمد و در نتیجه آمریکا مجبور به خروج از آن کشور گشت. برخی از این نیروها تحت تأثیر مستقیم رسانه های ارتجاعی، حتی از شکست آمریکا از طالبان، آنهم شکست مفتضحانه اش دم می زنند. تأکید بر جنگ پارتیزانی طالبان از طرف اینان که گویا موجب شکست آمریکا گشته، جنبه مضحکی هم دارد. آخر، کسانی اینچنین از اهمیت جنگ پارتیزانی صحبت می کنند که کارگران و نیروهای آگاه در جامعه ایران را از هرگونه دست زدن به جنگ پارتیزانی (چریکی) بر حذر می دارند. از نظر اینان طالبان، مزدور آمریکا نبوده و نیروی خود ساخته مستقل می باشد. پس اگر از نظر اینها یک نیروی مستقل در افغانستان توانست از طریق جنگ پارتیزانی آمریکا را شکست دهد و از کشور به بیرون اندازد، از نظر آنها چرا نیروهای انقلابی واقعا مستقل در ایران چنین راهی را نباید در قبال جمهوری اسلامی در پیش بگیرند!!؟ چرا یک بام و دو هوا؟ آیا این سؤال پیش نمی آید که نیروهای مذکور که مخالف سرسخت جنگ چریکی در ایران هستند به کدام نیرو خدمت می کنند؟ آیا توصیه های آنها در خدمت توده های تحت ستم و دربند ایران قرار دارد؟ همچنین در نوشته های چنین نیروهائی دیده می شود که به مردم افغانستان رهنمود مبارزه مسلحانه توده ای می دهند و به آنها می گویند که "تنها راه به عقب راندن ارتجاع اسلامی شکل دادن به مقاومت و مبارزه توده ای مسلحانه در مقابل تروریستهای طالبانی تا دندان مسلح است." (اطلاعیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست). در اینجا هم باید پرسید که چگونه است که برای "به عقب راندن ارتجاع اسلامی" در افغانستان تنها راه مبارزه مسلحانه توده ای است ولی در ایران نیست؟ اینان برای توده های تحت سلطه "رژیم اسلامی تا بن دندان مسلح" ایران راه مسالمت آمیز (کار آرام سیاسی) تجویز می کنند و توسل نیروهای پیشرو به مبارزه مسلحانه در جهت سازماندهی مسلح توده ها و به راه انداختن مبارزه مسلحانه توده ای را شدیداً تقبیح می کنند. حال چه شده است که با دست و دل بازی، مردم افغانستان را به در پیش گرفتن راه مبارزه مسلحانه توده ای دعوت می کنند؟ این نیروهای سیاسی به دلیل ماهیت سازشکارانه خود همواره برای مردم ایران موعظه کرده اند که مبارزه مسلحانه باعث افزایش "خشونت" رژیم حاکم می شود. آیا از نظر اینها در افغانستان مبارزه مسلحانه

مردم افغان باعث افزایش "خشونت" رژیم حاکم یعنی طالبان نمی شود؟ واقعاً آیا می توان نظر و توصیه اینها را جدی تلقی کرد؟ دسته ای از این دوستان نادان و یا اپورتونیست حتی در اوج قیام توده ای دی ۹۶ در ایران که توده گرسنه و خشمگین (اکثراً کارگران منفرد غیر متشکل و زحمتکشان) با سلحشوری و شجاعت تمام مراکز سرکوب و استثمار را به آتش می کشیدند، به کارگران رهنمود می دادند که شکل مبارزه شما تنها و تنها اعتصاب است و گویا کارگران نباید دست به مبارزه مسلحانه بزنند. آنها با چنین رهنمودی نه فقط سعی کردند کارگران را از شرکت در آن قیام باز دارند بلکه نگران آن بودند که مبادا کارگران آگاه و مبارز تحت تأثیر آن قیام توده ای به فکر تشکل و تسلیح خود بیفتند و به "جنگ پارتیزانی" روی بیاورند و راه مبارزه مسلحانه توده ای را طی کنند. (رهنمود فوق را سازمان فدائیان افلیت در اوج قیام توده ای دیماه به کارگران می داد).

در مورد رویدادهای افغانستان که موضوع بحث ماست سئوال اصلی و اساسی این است که آمریکا در افغانستان چه دیده است و تأمین کدام منافع توجه و علاقه او را به این کشور جلب کرده است؟ به طور واضح، چه چیزی باعث شده که آمریکا در فاصله حدود ده هزار کیلومتر دور از افغانستان، یک بار مثلاً به فکر صدور "دموکراسی" و "تمدن" به این کشور بیفتد و به آنجا لشکر کشی کند و بار دیگر از زبان ترامپ اعلام کند که اصلاً ما نباید در آنجا باشیم. "طالبان و داعش آنجا هستند و با هم می جنگند، خوب بگذار با هم بجنگند!!" مسلم است که تنها در پرتو برخورد مارکسیستی و بررسی مسائل با دید ماتریالیستی و به طور مشخص به کار گیری این رهنمود ارزشمند که باید در پس هر رویداد و حرکت و سخنی منافع طبقاتی را تشخیص داد می توان به سئوالهای فوق پاسخ درستی داد. بنابراین، لازم است در جستجوی آن منافع طبقاتی بود که امپریالیسم آمریکا با صحنه آفرینی هایش در این کشور تعقیب می کند. آنگاه می توان به روشنی به این امر که افغانستان به عنوان کشوری نومستعمره تحت سلطه امپریالیسم آمریکا قرار دارد و در پرتو این امر سرمایه های امپریالیستی در آنجا به چپاول ثروت های مردم افغان مشغولند، پی برد. با چنین برخوردی همچنین می توان متوجه شد که مسأله افغانستان آنقدر که نیروهای مختلف آن را پیچیده می سازند یا پیچیده جلوه می دهند، پیچیده نیست. و به قول یکی از آگاهان افغان "پیچیده سازی گاهاً برای کتمان واقعیت ملموس و بدیهی است، پیچیده سازی خود یک تکنیک استتار است. چی پیچیده است؟... داعش موشک های ناو را از کجا می آورد؟ آیا داعش می تواند موشک ناو تولید کند؟ می تواند موشک کورنت تولید کند؟ می تواند پهباد تولید کند؟ نه..." (از متن سخنان جواد سلطانی، استاد دانشگاه در کابل در لینک قید شده در بالا).

واقعیت این است که امپریالیسم در جوامع تحت سلطه، هدفی جز غارت منابع طبیعی و استثمار نیروی کار آن جوامع ندارد و برای وی الزام تحقق این هدف سرکوب مبارزات و انقلابات کارگران و ستمدیدگان آن جوامع می باشد. درست بر این مبنا می توان هدف نهائی اتخاذ این یا آن سیاست امپریالیستی و از جمله سیاست "جنگ بی پایان" و تقویت میلیتاریسم در خاورمیانه و یا وقایع خونین افغانستان و ایران سازی این کشور را متوجه شد و دانست که هدف نهائی این سیاست ها، استثمار کارگران و چاپیدن ثروت های طبیعی موجود در این منطقه و سرکوب مبارزات و انقلابات توده ها بوده و می باشد؛ و در همین راستاست که گاه برای مقابله با نفوذ رقبای امپریالیست، حضور مستقیم نظامی نیز در کشور تحت سلطه ارجحیت می یابد و یا به اقدامات دیگری دست زده می شود. به راستی که مسأله درست به همین سادگی است و همه مسائل ظاهراً پیچیده یا پیچیده سازی هائی که صورت گرفته و می گیرد (آفرینش دار و دسته های مزدور وابسته به خود از طرف امپریالیسم آمریکا، از القاعده و داعش گرفته تا طالبان و غیره و بعد جنگ با آنها، روی کار آوردن یک دسته و بعد تعویض آن با دار و دسته دیگر و مانورهای از این قبیل) در تحلیل نهائی با هدف ایجاد شرایط مطلوب جهت غارت ثروت های کشورهای تحت سلطه و در نتیجه در بند نگاه داشتن توده های این کشورها انجام می شود. شکی نیست که در خاورمیانه در تعقیب این هدف شوم، امپریالیستهای دیگر از روسیه و چین گرفته تا امپریالیستهای اروپائی همسو با امپریالیسم آمریکا هستند.

اکنون ببینیم مردم افغانستان دارای چه ثروت هائی در کشور خود می باشند و انحصارات امپریالیستی به غارت کدام منابع طبیعی در آنجا مشغولند و چگونه از استثمار نیروی کار ارزان این جامعه سودهای کلان کسب می کنند؟ و به عبارت دیگر "علاقه" امپریالیستهای زالو صفت و حریص به کشور افغانستان از کجا نشأت می گیرد؟

بر مبنای آنچه در گزارش های متعدد مورد تأکید قرار گرفته است در افغانستان منابع نفت و گاز وجود دارد. اورانیوم که یکی از مواد استراتژیک از جمله برای ساختن بمب و دیگر تسلیحات نظامی است و به دلیل کمبودش در جهان ماده گران قیمتی به شمار می رود به وفور در ولایت هلمند افغانستان یافت می شود. علاوه بر اینها، در دل کوه های سر به فلک کشیده افغانستان ثروت های انبوه دیگری نهفته است که سرمایه داران با شرکت های انحصاری شان آنها را تصاحب کرده اند. درست به خاطر حفظ امنیت انحصارات امپریالیستی است که مثلاً در ولایت هلمند دولت های آمریکا و انگلیس انبوهی از پایگاه بر پا نموده اند. حالا دیگر در اینجا به نقش تریاک و سرمایه ای که به خصوص در همین ولایت برای مافیای درگیر در این تجارت ایجاد می کند نمی پردازیم.

در دیگر ولایت ها، ده ها نوع سنگ قیمتی وجود دارد از آبی ترین سنگ دنیا لاجورد بدخشان گرفته تا زُمرّد، تا طلا تا یاقوت... و سنگهای معدنی دیگر نظیر مرمر، سنگ صنعتی کرومایل و تورمالین، کوارتز، آکوامارین و غیره به وفور در این کشور باستانی موجود است.

اما ثروت طبیعی در افغانستان حتی به موارد فوق ختم نمی شود. در ۵۰ کیلومتری جنوب کابل، بزرگترین ذخایر مس جهان وجود دارد که باز در تصاحب انحصارات امپریالیستی می باشد و از اینجا می توان تصور کرد که ذخایر غنی افغانستان چه سودی برای این انحصارات فراهم می سازد.

ماده سودزای دیگر برای انحصارات امپریالیستی که به طور ویژه در معادن افغانستان یافت می شود، تالک نام دارد که ماده ای سفید رنگ می باشد که در ساخت انواع پودر و کرم ها و وسایل بهداشتی و وسایل آرایش به کار می رود. حراست از امنیت سرمایه در این منطقه از طرف امپریالیسم آمریکا به عهده داعش گذاشته شده و تالک تولید شده توسط کارگزاران امپریالیستی تماماً به آمریکا و کشورهای اروپائی ارسال می شود.

همچنین انحصارات امپریالیستی در افغانستان علاوه بر منابع طبیعی فوق الذکر، در ولایت غزنی در دشت ناور به ماده ای دست یافته و به غارت آن مشغولند که در دنیای امروز مورد استفاده وسیع همگان قرار دارد. این ماده لیتیوم نام دارد که در تولید کامپیوتر، موبایل (تلفن های دستی)، ماشین های سواری برقی و خلاصه در تمام وسایل الکترونیکی که نیاز به باتری و شارژ آن دارند، استفاده می شود. لیتیوم به وفور در دشت ناور واقع در جنوب شرقی افغانستان وجود دارد. برای درک عظمت ثروتی که تنها در دل کوه ها و دشت های افغانستان وجود دارد باید گفت که در مجموع ارزش معادن و مواد تهیه شده از ذخایر غنی این کشور تریلیونها دلار تخمین زده شده است.

واضح است که اگر مردم افغانستان می توانستند از آنهمه منابع طبیعی که در کشور خود دارند آزادانه استفاده کنند و اگر آنهمه ثروت در جهت رفاه و سعادت زندگی آنها استفاده می شد دیگر کسی از عدم توسعه اقتصادی، عقب ماندگی و بیسوادی مردم این دیار صحبت نمی کرد. واقعیت تلخ آن است که شرکت های امپریالیستی آمریکا همراه با شرکت های امپریالیستی دیگر همه ذخایر طبیعی متعلق به مردم افغانستان را به دست خود گرفته و با پرداخت مزد بسیار ناچیز به کارگران افغان برای استخراج و آماده سازی مواد فوق، از استثمار نیروی کار، "ارزش اضافی" عظیمی به دست آورده و سود فراوانی عاید خود می سازند. آیا با توجه به این واقعیات، دشوار است تا دانسته شود که درست به منظور حفظ چنین منافع عظیم برای انحصارات امپریالیستی در افغانستان است که توده های افغان به طور سیستماتیک

مورد سرکوب های خونین امپریالیسم آمریکا و مزدوران بومی اش قرار می گیرند؟ آیا کسی هست که منکر این امر شود که سیاست در خدمت اقتصاد قرار دارد و تمام سیاست های جنگ طلبانه آمریکا چه توسط مزدوران جهادی و داعشی و طالبانی اش و چه خونریزی های مستقیم خود این امپریالیسم علیه توده های دربند افغان با همه به ظاهر پیچیدگی هایش در نهایت در خدمت حفظ وضع موجود قرار دارد؟ حفظ وضع موجود یعنی تداوم غارت منابع طبیعی این کشور و استثمار کارگران افغان با پرداخت مزدی بسیار ناچیز به آنها می باشد. بنابراین بی دلیل نیست که تحلیل آن نیروهای سیاسی که قدرت گیری مجدد طالبان در افغانستان را به معنی شکست آمریکا جار می زنند، تحلیلی پوچ و مهمل می باشد. اینان قادر نیستند به درستی به این سئوال پاسخ دهند که اگر فرض بر این باشد که آمریکا از طالبان شکست خورد، چه بر سر سرمایه های امپریالیستی در افغانستان آمد؟ آیا انحصارات امپریالیستی آمریکا و شرکایش هم به غارتگری و استثمار کارگران افغان پایان داده و بساط کمپانی های خود را از آن کشور جمع کرده و رفتند؟ مثلاً آیا "اریک پرنس"، بنیانگذار بلک واتر (شرکت خصوصی ای که نیروی نظامی به مثابه ارتش خصوصی برای دولت آمریکا تهیه می بیند) که صاحب معادن مختلف در افغانستان می باشد هم گویا از ترس طالبان با آن کشور وداع گفت و از همه ذخایر ثروت زایش در آن کشور دست کشید؟ یا باید گفت که شکستی در میان نیست و دولت آمریکا علیرغم خروج نیروهای نظامی اش از افغانستان، پیشاپیش امنیت سرمایه های کمپانی های مذکور را تضمین نموده بود که همانا قرار دادن ارتش خود ساخته خود در اختیار طالبان و مسلح کردن این نیروی ارتجاعی اسلامی با پیشرفته ترین سلاح ها و لوازم دیگر می باشد؟

با در نظر گرفتن واقعیت فوق، در توضیح علت خروج نیروهای نظامی آمریکا از افغانستان باید به تضاد و رقابت بین امپریالیستها توجه نمود. در دوره اوباما، حضور نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان به صد هزار نفر رسید. در دوره ترامپ سعی شد مرتب از این تعداد کاسته شود و امروز اعلام می شود که آمریکا تمام نیروهای نظامی خود را از افغانستان بیرون کشیده است. این تغییرات و تفویض قدرت سیاسی و یک ارتش مجهز در افغانستان به یک نیروی مزدور بنیاد گرای اسلامی (طالبان) توسط امپریالیسم آمریکا در رابطه با تضاد و رقابت امپریالیسم آمریکا با امپریالیست های دیگر و به طور برجسته چین و روسیه قابل تبیین و توضیح می باشد، امری که به تجدید آرایش امپریالیسم آمریکا انجامیده است.

با توجه به موقعیت ژئوپولیتیکی افغانستان و هم مرز بودن آن با قدرتهای بزرگ رقیب امپریالیسم آمریکا یعنی چین و جمهوری های سابق شوروی، امپریالیسم آمریکا از وجود طالبان به مثابه یک نیروی بنیادگرای اسلامی که برخوردار از قدرت سیاسی و ارتش و تجهیزات نظامی لازم می باشد، به عنوان ابزار بسیار مناسبی برای بحران سازی و ایجاد یک عامل فشار علیه این رقبای بزرگ آمریکا می تواند استفاده کند. بدون شک آینده جزییات بیشتری از جوانب نقشه ای که امپریالیسم آمریکا با روی کار آوردن طالبان در افغانستان تعقیب می کند را به نمایش خواهد گذارد و اهداف سیاسی- اقتصادی آن را آشکارتر خواهد نمود.

امروز سیاست های استثمارگرانه و غارتگرانه امپریالیسم آمریکا و امپریالیست های دیگر در افغانستان بر مبنای قانون سرمایه داری باعث اندوخته شدن ثروت در یک سو و فقر و فلاکت در سوی دیگر شده است؛ و این نمی توانست و نمی تواند از یک طرف موجب رشد مبارزات توده ها و از طرف دیگر عکس العمل دشمنان در مقابل توده های مبارز و انقلابی که همانا سرکوب توده ها و اعمال فشارهای سیاسی و اجتماعی بر آنان می باشد، نگردد. اما سرکوب و همراه با آن کوشش جهت بردن ایده های انحرافی از طریق دستگاه های تبلیغاتی ارتجاع به میان توده ها و گمراه کردن ذهن آنان، گرچه ممکن است برای مدتی کارائی داشته ولی چاره ساز جلوگیری از مبارزات توده ها نیست. برعکس تحمیل فشارهای اقتصادی، فقر و مصیبت های ناشی از آن در کنار فشارهای سیاسی و اجتماعی و حتی تحمیل جنگ به توده ها، در نهایت به رشد و گسترش مبارزات توده ها و ارتقای آگاهی انقلابی آنان منجر می شود.

اساساً یکی از اهداف تقویت بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه توسط امپریالیستها بعد از شکل گیری جمهوری اسلامی در ایران، مقابله با مبارزات توده ها و از بین بردن آلترناتیوهای انقلابی و کمونیستی در جوامع تحت سلطه در این منطقه بوده است که باید اذعان کرد متأسفانه دشمنان ما در این زمینه تا حد زیادی موفق بوده اند، هر چند هرگز قادر به خاموش کردن فریاد مبارزاتی توده های مبارز و جنبش های انقلابی آنها نشده اند. برای مقابله با توده های تحت سلطه افغانستان نیز امپریالیسم آمریکا و رژیم های دست نشانده اش مجبورند هر بار شیوه های خشن تری به کار ببرند و شرایط را برای رشد و اعتلای مبارزات این مردمان تحت ستم و دربند، سخت و سخت تر سازند. اما تاریخ و روندهائی که تا کنون جامعه بشری از سر گذرانده است گواهی می دهند که این یک دور باطل نیست و بالاخره این توده ها خواهند بود که با قدرت لایزال خویش پوزه دشمنانشان را بر خاک خواهند مالید. این یک شعار بدون پشتوانه نیست. این درست است که مبارزات توده های شدیداً تحت ستم افغانستان و مبارزات دیگر خلقهای خاورمیانه تا کنون موفق به سرنگونی رژیم های وابسته به امپریالیسم در کشور خود نشده و به استقلال از امپریالیسم و رفاه و آزادی نرسیده اند، اما تردیدی نباید داشت که مبارزات مداوم و رو به گسترش توده ها در این منطقه یکی از عوامل اساسی تأثیرگذار در رشد تضادها و بحران های امپریالیستی و زمینه ساز انقلابات اجتماعی و در نهایت نابودی دشمنانشان می باشد. واقعیت این است که علیرغم همه آنچه در ظاهر نشان داده می شود، امپریالیستها از قدرت جادویی برخوردار نیستند و توده ها می توانند با مبارزات سهمگین خود بر آنان غلبه یابند. در این راه اما یکی از دشواری ها، وجود اپورتونیست ها به مثابه دوستان نادان خلق می باشند، همانها که امروز با رله کردن تبلیغات رسانه های امپریالیستی علیه مردم مصیبت دیده افغان، خاک بر چشم توده ها می پاشند. بی دلیل نبود که لنین به درستی تأکید کرد که مبارزه علیه امپریالیسم باید به طور لاینفکی با مبارزه علیه اپورتونیسم توأم گردد.

۱۵ شهریور ۱۴۰۰ - ۶ سپتامبر ۲۰۲۱